

نظام قضایی بخارا از تشکیل حکومت منغیت تا تسلط روسیه

(۱۱۶۶ - ۱۲۸۵ق/ ۱۷۵۳ - ۱۸۶۸م)

حسن زندیه^۱

مسعود تمیجی^۲

چکیده

مقصود اصلی این نوشتار، فهم سازوکار تشکیلات قضایی حکومت منغیت‌ها بر بخارا، تا ابتدای تسلط روسیه بر این خان‌نشین است. رابطه معناداری میان سه خان‌نشین بخارا، خوقند و خیوه از نظر ساختار قضایی در این دوره تاریخی وجود داشت که از مذهب حنفی غالب در فرارود ناشی می‌شد. حاکمیت منغیت‌ها بر بخارا، از اهمیت بیشتری نسبت به دو خان‌نشین دیگر برخوردار بود؛ زیرا بخارا از نظر عمل به دستورهای شریعت، به عنوان الگو به شمار می‌رفت. بر این اساس، تلاش شده تا به تقسیمات اداری و تشکیلات سازمانی نظام قضایی مستقر در خان‌نشین بخارا و ذکر مقامات قضایی و وظایف آن‌ها و همچنین، انواع محاکم، جرایم و مجازات‌های رایج مورد بررسی قرار گیرد.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مقامات قضایی، عمدتاً از جاده حق و انصاف خارج شده، به تاراج مردم مشغول بودند و با بی‌توجهی امیر بخارا بر نظارت دقیق و مستمر بر این تشکیلات، ظلم و تعدی و عدم رسیدگی به مراعات مردم بخارا بسیار چشمگیر بود.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران (نویسنده مسؤول): zandiyehh@ut.ac.ir

۲. کارشناس ارشد مطالعات قفقاز و آسیای مرکزی از دانشگاه تهران: mtamigi@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۸/۴/۲۳

به‌طور کلی، دستگاه قضایی در بخارا در این دوره تاریخی، قادر نبود حق و عدالت را در جامعه برقرار نماید.

واژگان کلیدی

نظام قضایی، حکومت منغیت، عدالت، بخارا، محاکم، مجازات.

مقدمه

در طول تاریخ، برخی از واژگان از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. از زمره این کلمات می‌توان از: حق، آزادی، مردم، قانون و مانند آن یاد کرد و شاید بتوان گفت که بیشترین توجه در فهرست کلمات این چنینی، به حق و عدالت معطوف بوده و همه قیام‌ها در سایه نام بلند حق و عدالت، صورت پذیرفته است. واژه عدالت، در فضاهای متنوعی استعمال می‌شود که در هریک، به دلیل اقتضائات مختلف، تلقی ویژه در باره عدالت پدید می‌آورد؛ چنان‌که گاهی برای عدالت معانی متعددی یاد می‌کنند. در نسبت‌سنجی میان حق و عدالت، تفسیر فضای بررسی آن، بسیار تعیین‌کننده است. طرز فکری که در اسلام حکم‌فرماست، نوع نگرش یک جامعه از اساس مذهبی است که در آن دولت، جز به‌عنوان خدمتگزار دین الهی، ارزشی ندارد. حقوق‌دانان و علمای اسلامی، به‌جای اکتفا به اعلام اصول اخلاقی یا اعتقادی که جوامع اسلامی باید حقوق خود را بر آن منطبق کنند، به تدوین یک حقوق کامل و مفصل پرداختند. در بخارا با حاکمیتی اسلامی، انتظار می‌رفت که امیران بر مبنای قانون و سنت اسلامی عمل کنند؛ تا جامعه‌ای بر مبنای عدالت ایجاد نمایند و پاسخگوی نظام اجتماعی شکل‌گرفته بر مبنای ارزش‌های دینی رایج در بخارا باشند. حاکمیت منغیت‌ها بر بخارا، به‌عنوان آخرین خان‌نشین در آسیای مرکزی، ادامه‌دهنده سنت‌هایی بود که از خاندان‌های پیشین حاکم بر بخارا مانند شیبانیان و اشترخانیان در جامعه تثبیت شده بود؛ بنابراین، برقراری نظم و امنیت در بخارا با سازمان و تشکیلات نوآورانه، از سوی خاندان منغیتی آغاز نشد و آن‌ها نیز مانند دیگر سلاله‌های حکومتگر، با همان ایدئولوژی غالب بر جامعه، امور حکمرانی را عهده‌دار شده، به اداره جامعه بخارا مبادرت ورزیدند. با تجربه تاریخی در کشورهای مسلمان، نظام قضایی دوگانه‌ای به وجود آمده بود که در یک طرف، محاکم شرع وجود داشت که علما در رأس آن قرار می‌گرفتند و در طرف

دیگر، محاکم عرف بودند که صاحب‌منصبان دولتی از جمله: بیک‌ها، خان‌ها و امیران، ریاست آن را بر عهده داشتند. در صحنه عمل نیز، بین این دو نوع محاکم، تقسیم کار وجود داشته است؛ به طوری که محاکم شرع موضوع‌های مربوط به احوال شخصیه مردم را رسیدگی کرده، محاکم عرف، رسیدگی به جرایم مربوط به دولت و نظم و امنیت عمومی را بر عهده گرفته بودند.

از مهم‌ترین منابع تاریخ بخارا در این دوره، می‌توان به کتاب‌های «مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیت» از مخدوم دانش، کتاب «تاریخ انقلاب فکری در بخارا» از صدرالدین عینی، کتاب «تحفه خانی» از محمدقاضی وفا کرمینگی، کتاب «سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه» از آرمینیوس وامبری اشاره کرد. منابع یادشده تا اندازه قابل توجهی در شناخت و توصیف نظام قضایی مستقر در بخارا اهمیت داشته، در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است. درخور توجه است که تحقیقات بسیار نابی در باره ماوراءالنهر صورت گرفته که در پیشبرد این پژوهش و درک بهتر موضوع مورد بحث، کمک شایانی کرده است. از طرفی، به علت توجه ناچیز به نظام قضایی بخارا در این دوره تاریخی از سوی پژوهشگران این حوزه، اشتیاق نویسندگان این نوشتار را دوچندان کرده و تاجایی که منابع، یاری‌رسان پژوهش بودند، نظام قضایی بخارا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

بخارا قبل از حاکمیت منغیت‌ها

ولایت بخارا، یکی از ولایت‌های آسیای مرکزی است که با فتوحات اعراب مسلمان، در همان قرون اولیه اسلامی، به دین اسلام روی آورده، تحت فرمان حکومت‌های اسلامی درآمد. برای نخستین بار و در زمان خلافت معاویه (۴۰ - ۶۰ ق)، سعیدبن عثمان، عمالی را جهت فتح خراسان و سرزمین‌های شمالی آن تعیین کرد (کوفی، ۱۳۷۲: ۷۷۹ - ۷۸۳)؛ اما مسلمانان به علت ناپایداری موقعیت خود، در شهرهای [فتح شده فرارود، ناچار بودند بعد از مدتی، دوباره به آن شهرها هجوم آورده، آن‌ها را به تصرف خود درآورند. یکی از مهم‌ترین فتوحات را قتیبة بن مسلم باهلی، به فرمان حجاج بن یوسف ثقفی، در بین سال‌های ۸۶ - ۹۶ ق انجام داد که در این میان، بخارا در سال ۹۰ ق به طور قطع، تسلیم فرمانده مقتدر اموی شد (وامبری، ۱۳۸۰: ۵۳ - ۸۴). دوران درخشان بخارا و اوج شکوفایی و رونق آن، به قرون سوم و چهارم قمری بازمی‌گردد که در آن دوران، سامانیان با اقداماتی که انجام دادند، این

شهر را به عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای جهان اسلام مطرح کردند. امیر اسماعیل، شهر بخارا را تختگاه دولت خود قرار داد. در واقع، اقدام امیر اسماعیل سامانی در مرکزگزیی بخارا، یک هویت مستقل سیاسی و جغرافیایی برای ماوراءالنهر و بخارا ایجاد نمود (حسینی، ۱۳۹۴: ۱۲۳ - ۱۲۴).

قراخانیان، ترکانی بودند که نخست در مغولستان می‌زیستند و بعد از اینکه مغولان سرزمین آنان را تسخیر کردند، رهسپار ممالک غربی (ماوراءالنهر) شدند و با پذیرش اسلام، نخستین سلسله بزرگ اسلامی ترک را بنیاد نهادند. ارسلان ایلک، در سال ۳۸۹ق/۹۹۹م، به بخارا وارد شد و آخرین امیر سامانی، یعنی عبدالملک را دستگیر کرد. این خاندان، در ترکی کردن فرهنگ این ناحیه، سهم بسزایی داشتند (منشی، ۱۳۸۰: ۲۱ - ۲۲). حکومت قراخانیان، بر بخارا و دیگر شهرهای ماوراءالنهر ادامه داشت تا اینکه سلجوقیان بر آن‌ها مسلط شدند. در سال ۴۸۲ق، قراخانیان ناگزیر به اطاعت از سلطان ملکشاه سلجوقی شدند و هنگامی که سلطان سنجر سلجوقی (۴۹۰ - ۵۵۲ق) امارت خراسان را بر عهده داشت، حکومت سمرقند را به خواهرزاده‌اش، محمدارسلان خان که پدرش از دودمان قراخانی بود، واگذار کرد و چندی بعد، منصب قاضی القضاة و عالی‌ترین مقام مذهبی را به همراه ریاست شهر (صدر) بخارا، به برادر همسر خود بخشید که روحانی برجسته‌ای به نام عبدالعزیز عمرین‌مازه بود. از آنجاکه مناصب یادشده در خاندان عبدالعزیز موروثی شد، سلسله محلی آل‌مازه (آل برهان) در بخارا تأسیس گردید که تا اواخر حکومت خوارزمشاهیان (۴۹۰ - ۶۱۷ق) پایدار بود (فروزانی، ۱۳۹۱: ۶۶).

مغولان در سال ۶۱۶ق/۱۲۲۰م تهاجمات خود را از مغولستان به سوی غرب آغاز نمودند و بخارا و بسیاری دیگر از شهرهای آباد ماوراءالنهر را با خاک یکسان کردند. آنان می‌پنداشتند در صورتی که دشمنان بخواهند از راه ترکستان به ایران حمله کنند، شهر بخارا می‌تواند پایگاه مستحکمی برای آنان باشد. بخارا پس از هجوم مغول در سال ۶۱۶ق/۱۲۲۰م، دوباره به سرعت آباد شد (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۱۶). ماوراءالنهر در دوره ایلخانان مغول، به‌ویژه جغتای - که اسلام را پذیرفت - شاهد رشد و رونق فرهنگ اسلامی بود؛ اما پس از آنان، در این سرزمین، دورانی پُر آشوب و تشنج آغاز شد که با هجوم تیمور، در اواخر قرن هشتم هجری، رو به آرامش نهاد. مرکزیت یافتن سمرقند در دوران امیر تیمور گورکانی، آبادانی و اهمیت گذشته بخارا را نیز تائیدهای باز گرداند؛ اما مرگ تیمور در آغاز

قرن نهم هجری و ابتدای قرن پانزدهم میلادی، در سال ۸۰۷ ق/۱۴۰۵ م، جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی را بار دیگر شعله‌ور ساخت (شمس‌برات، ۱۳۸۵: ۹۳).

شیبان، یکی از نوه‌های چنگیزخان، رئیس و مؤسس خاندان شیبانی بود که توانستند حدود یک قرن بر بخارا مسلط شوند. خاندان شیبانی، در تمام قرن شانزدهم میلادی و دهم هجری بر ماوراءالنهر سلطنت نمودند. اصولاً سمرقند پایتخت آن‌ها محسوب می‌شد و بخارا غالباً جزو تیول و اقطاع افراد خاندان شاهی قرار داشت. این سلسله، کمی کمتر از یک قرن در ماوراءالنهر سلطنت کرد و در این مدت توانست تسلط و فرمانروایی خاندان چنگیزخانی را در سمرقند و بخارا برقرار سازد (گروسه رنه، ۱۳۵۳: ۷۸۴ - ۷۹۷).

خاندان شیبانی در بخارا که مرکز قلمرو آن‌ها به شمار می‌رفت، بعد از مرگ عبدالؤمن خان، کاملاً از بین نرفت. سلسله آن‌ها از طریق یک نسب مادری در سال ۱۰۰۷ ق/۱۵۹۹ م، یعنی باقی محمد که حاصل ازدواج یک شاهدخت شیبانی (خواهر عبدالله دوم) و شاهزاده‌ای موسوم به «جان» از خاندان هشترخانیان بوده، به تصرف میراث پدر بزرگ مادری خویش، در ماوراءالنهر توفیق یافت. اعضای خاندانی که باقی محمد بنیاد نهاد، در اشاره به نام پدرش به «جانیان» یا با اشاره به خاستگاهشان، به هشترخانیان موسوم بودند (اشپولر و دیگران، ۱۳۷۶: ۳۶ - ۳۷). حمله نادرشاه افشار به بخارا، باعث شد ابوالفیض خان، حاکم هشترخانی در سال ۱۱۲۳ ق/۱۷۱۱ م، نواحی بلخ را از دست بدهد (وزیر مرو، ۱۳۶۴: ۷۸۸). پس از دشواری‌های فراوان، بخارا تحت نفوذ خاندان منغیت قرار گرفت و در نهایت، محمدرحیم خان توانست در سال ۱۱۶۶ ق/۱۷۵۳ م، حاکمیت اشترخانی را در بخارا سرنگون کرده، سلسله منغیت را پایه‌گذاری کند (شمس‌برات، ۱۳۸۵: ۹۶).

اگر بخواهیم سیر تاریخی پیدایش و گسترش مذهب حنفی در بخارا را مورد بررسی قرار دهیم، ابتدا باید به ابوحنیفه بپردازیم. مذهب ابوحنیفه که پیروان آن را «اهل رأی» خوانده‌اند، بنیان‌گذار و پیشوای آن، نعمان بن ثابت بن ذوطی، ایرانی الأصل، مکنّا به «ابوحنیفه» بوده است. او در سال ۸۰ ق در کوفه زاده شد و در سال ۱۵۰ ق در هفتادسالگی در بغداد درگذشت. درست است که ابوحنیفه در استنباط احکام و صدور فتوا، بیشتر به رأی و اجتهادات عقلی و قیاس متکی بوده، اما تهمت جبری‌گری و نادانی، نسبت‌هایی است که از طرف مخالفان، چه از اهل سنت و چه از اهل شیعیه، به او گفته شده است (یوسف فضایی، ۱۳۸۲: ۹۴ - ۹۵) و علت این گفتار در باب ابوحنیفه، این است که در عصری که ابوحنیفه

گذران عمر می‌کرد، «حدیث» در خدمت سیاست قرار گرفته بود و حاکمان عصر، از احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در راستای اهداف خود استفاده ابزاری می‌کردند و عده‌ای نیز به دلیل منافع دنیوی و گرفتن زر و سیم از حاکمان، دست به جعل احادیث فراوانی می‌زدند. با توجه به اینکه در عصر ابوحنیفه و به‌ویژه در عراق آن روز، جعل و تحریف احادیث بسیار انجام می‌گرفت و هنوز مجموعه‌ای مدون از احادیث صحیح نیز وجود نداشت که بتوان در صحت آن‌ها به نقطه نظر مشترک دست یافت و از طرفی نیز ابوحنیفه از ترس آنکه مبادا سخنی را به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت دهد و مشمول عذاب الهی گردد، در قبول احادیث احتیاط بیشتری می‌کرد. همین عامل موجب شد تا برخی وی را متهم به بی‌توجهی به حدیث نمایند و به‌درستی از وی انتقاد کنند (عبدالصمد مرتضوی، ۱۳۹۰: ۵۹). مذهب حنفی در زمان خلافت هارون الرشید و پس از وی، مذهب رسمی خلفای عباسی گردید؛ به‌گونه‌ای که تنها فقیهان این مذهب، مسنددار قضا می‌شدند. در ادامه، این مذهب از اواخر قرن چهارم و پنجم هجری و بعد، بیشتر به‌وسیله سلاطین غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی و عثمانی ترویج و تقویت شد و بیشتر مسلمانان، پیرو آن مذهب شدند و در میان مذاهب اهل سنت، در درجه اول قرار گرفت؛ اما حاکمیت طولانی فاطمیان بر مصر که بیش از دو‌یست سال فعالیت‌های ایدئولوژیکی داشتند، مانع از گسترش این مذهب به غرب جهان اسلام گشت.

در شرق جهان اسلام و به‌خصوص در آسیای مرکزی، مذهب حنفی پیدایش یافته، به رشد و تکامل خود ادامه داد و به‌ویژه در ایالت بخارا که در طول تاریخ، علمای اهل سنت حنفی مذهب نفوذ فراوانی داشته‌اند، به اعتبار و گسترش آن کمک شایانی کردند که از جمله این علما می‌توان خواجه امام ابوحنیف (متوفای ۲۶۲ق/۸۷۷م) را نام برد؛ عالمی که مذهب حنفی را تفوق و ترویج داده است. احتمال داده‌اند که در زمان سامانیان که بخارا جزو مراکز مذهب حنفی بود، توسط امام ابوحنیف بنیانگذاری شده و رسمیت یافته باشد؛ اما اظهار نظر قاطع در مورد نقش امام ابوحنیف، این است که ایشان فقهای حنفی سده سوم هجری را به بخارا فراخواند و به‌تدریج آنجا محل تجمع علمای این مذهب گردید (سارلی، ۱۳۶۴: ۱۱۱ - ۱۱۲). بعد از آن نیز حکومت‌های اسلامی، از جمله سلجوقیان و خوارزمشاهیان، به دلیل پیوستگی مذهبی با بغداد از ترویج این مذهب حمایت می‌کردند تا اینکه شیعیان که سنی‌های متعصبی بودند، در کل آسیای مرکزی و با مرکزیت بخارا به تثبیت این مذهب

کمک فراوانی کردند و فقه حنفی به عنوان مذهب غالب در بخارا، به دوره منغیت‌ها رسید.

بخارا در دوران حاکمیت منغیت‌ها

پس از مرگ محمدرحیم خان، چون فرزندی نداشت که قدرت را به دست گیرد، دانیال اختیار حکومت را عهده‌دار شد. امیر دانیال (۱۱۷۱ - ۱۱۹۹ ق/ ۱۷۵۸ - ۱۷۸۵ م) امارتی استبدادی به همراه فشار بر مردم بود. او به رفاه و آسایش مردم توجهی نداشت. افراد را بدون توجه به لیاقت و کاردانی آن‌ها، به مناصب مختلف می‌گماشت و آنان نیز مانند خود امیر، غرق در فساد و خوش‌گذرانی شده، با ظلم و ستم بر مردم حکم می‌راندند. پس از دانیال آتالیق، پسرش امیر معصوم (۱۱۹۹ - ۱۲۱۴ ق/ ۱۷۸۵ - ۱۸۰۰ م) بر امارت بخارا دست یافت. او، به نشر محاسن عدل و احسان همت گماشت و بیشتر دشمنان دین و دولت را قهر کرد. وصیت‌نامه در صحن نوشت که بعد از این، حکام، قانون سخت بر رعایا وضع نکنند. شاه مراد (امیر معصوم) در میان صوفی‌ها و درویشان به اندازه‌ای توانست نفوذ کند که همه آن‌ها مطیع او گردیدند. وی با این نیروی تازه نفس، توانست بسیاری از ستم‌ها و ظلم‌هایی را که بر مردم می‌شد، فرونشاند و کسانی را که مسبب آن‌ها بودند، همچون وزیر و قاضی عسکر، به قتل برساند. امیر حیدر (۱۲۱۴ - ۱۲۴۲ ق/ ۱۸۰۰ - ۱۸۲۶ م)، چهارمین امیر منغیتی بود که پس از مرگ شاه مراد، به امارت بخارا رسید. او پس از کسب قدرت، بسیاری از اقوام خویش را به قتل رساند و با توسل به این‌گونه شیوه‌های وحشیانه، مانع از بروز مناقشات درونی گردید. از سوی دیگر، مشکلاتی که این امیر در برخورد با مسائل خارجی داشت، درگیری وی با خانان خوقند و خیوه بود. پس از درگذشت امیر حیدر، دورانی پُر از آشوب و هرج و مرج آغاز شد که ناامنی، سرتاسر قلمرو حکام منغیت را دربرگرفت. امیر نصرالله پس از به دست آوردن قدرت، به جنایت‌ها و قتل و کشتارهای بسیاری دست زد؛ چنان‌که به او «امیر قصاب» نام داده بودند. امیر نصرالله در سال ۱۲۵۸ ق/ ۱۸۴۲ م، امیرنشین خوقند را اشغال کرد و برای تحکیم حاکمیت خود و اشغال ولایت‌های همسایه، اردوی منظم از جمله توپچیان را تشکیل داد. امیر نصرالله در تمام سی‌وپنج سال زمامداری‌اش، به جنگ و درگیری با دشمنان داخلی و خارجی پرداخت و در سال ۱۲۷۷ ق/ ۱۸۶۰ م درگذشت (همان: ۹۶ - ۱۰۷).

بعد از درگذشت امیر نصرالله، روس‌ها، به سرعت مناطق آسیای مرکزی را اشغال کردند؛

هر چند مقدمات آن، از چند دهه قبل آغاز شده بود. در این گیرودار، امیر مظفر (۱۲۷۷ - ۱۳۰۲ ق/ ۱۸۶۰ - ۱۸۸۵ م) با نیروهای روسی، به فرماندهی ژنرال کاوفمان درگیر شد. ژنرال کاوفمان در بهار ۱۲۸۵ ق/ ۱۸۶۸ م، قلمرو بخارا را مورد تهاجم قرار داده، با سلسله عملیاتی‌هایی که انجام داد، در نهایت، امیر مظفر را به تسلیم و امضای معاهده ۱۸ ژوئن واداشت که در آن، شهرهای: سمرقند، ختاگران، خجند، اوراتپه و جیزک را از حاکمیت بخارا منتزع کرده، امیر را به پرداخت ۵۰۰ هزار روبل غرامت ملزم کرد. امارت بخارا گرچه برهم نخورد، اما پس از آن شکست نظامی، به تحت‌الحمایگی روسیه درآمد و روس‌ها کلیه امور این امارت را زیر نظر داشته، در موارد لازم دخالت می‌کردند (اشپولر و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۰۶ - ۱۰۷).

انواع محاکم در بخارا

در تاریخ اسلام و در کشورهای مسلمان، نظام قضایی دوگانه‌ای به وجود آمده بود که در یک‌طرف، محاکم شرع وجود داشت که علما در رأس آن قرار می‌گرفتند و در طرف دیگر، محاکم عرف بودند که صاحب‌منصبان دولتی، از جمله: شاهان، خان‌ها و امیران و دیگر مقامات بلندپایه، ریاست آن را برعهده داشتند.

محاکم شرع، به‌عنوان اصلی‌ترین محاکم اسلامی در تاریخ اسلام، به‌عنوان زیربنای قضاوت به شمار می‌رود. گسترش فعالیت این محاکم در اسلام، به دوران بنی‌امیه (۴۰ - ۱۳۲ ق) بازمی‌گردد که در آن ابتدا شخصیت‌های برجسته در منصب قضاوت قرار می‌گرفتند. در دوران پیامبر ﷺ و خلفای راشدین، تمامی افراد جامعه حتی شخص خلیفه، در مقابل سایر مردم و پیروان ادیان مساوی بودند و قاضی با استقلال کامل و بدون هرگونه فشار در این خصوص، به امر قضاوت می‌پرداخت (امیری، ۱۳۹۲: ۹۴).

محاکم شرع حکومت بخارا، در دستان قضات محلی بود که توسط امیر، البته بعد از آزمایش در قوانین اسلام، منصوب می‌شدند. قضات در همراهی و همکاری با مفتی‌ها یا کارمندان اداره ثبت و مسئول مهر حکومتی، این دادگاه‌ها را اداره می‌کردند. در بخارا روند قانونی محاکم شرع در بیشتر مواقع، پُر زحمت، بی‌نتیجه و با مرافعات زیادی همراه بود. قضای‌های محکمه شرع، به‌وسیله خدماتی که جاسوسان مقام رئیس به‌عنوان مأموران اجرایی انجام می‌دادند، با قدرت برخورد می‌کردند و همین موضوع، سبب به وجود آمدن

وحشت عمومی می‌شد (Skrine and Edward Denison Ross, p: 381).

قضاوت، در مساجد یا در اتاق مخصوص قضاوت صورت می‌گرفت که گاه متصل به خانه مسکونی قاضی بود یا در اتاقی از خانه وی انجام می‌شد. به‌طور کلی، مردم بخارا هر جا و هر زمانی که قاضی مایل بود، در محکمه حاضر شده، شکایت خود را مطرح می‌کردند. محکمه قاضی با کارکنان و همراهانی که او در نظر می‌گرفت، رسمیت یافته، اگر نیاز به تحقیق در مورد پرونده داشت، آن را به زمانی دیگر موکول می‌کرد (سارلی، ۱۳۶۴: ۱۴۰).

محاکم عرف که مرافعاتی متمایز از محاکم شرع داشتند، بیشتر در اختیار امیران، بیک‌ها و خان‌ها بود که با مرافعات عالی کیفری و مدنی، از قبیل: جاسوسی، خیانت، توهین به مقامات حکومتی و قتل که متمایز از مرافعات دادگاه‌های شرع بود، احکام خود را صادر می‌کردند (Morrison, p: 246).

محکمه امیر در ذیل این محاکم، نوعی محکمه برای حل و فصل دعوی و قضاوتی بود که شخص امیر انجام می‌داد. در این محکمه، امیر به انجام قضاوت‌های مهم می‌پرداخت؛ بدین ترتیب که هر صاحب حقی، مجاز بود که به دربار برود و شخصاً به حضور امیر شکایت ببرد؛ هر چند در این روند، فرد می‌بایست مشقت‌های فراوانی متحمل می‌شد تا درخواست شکایت خود را به شخص امیر عرضه کند. در انجام این امر، اگر تحقیقات و کسب اطلاع برای صدور رأی امیر لازم می‌شد، امیر، مأمورانی را به محل می‌فرستاد و بعد از گزارش و رسیدگی کامل، حکم صادر می‌گردید (سارلی، ۱۳۶۴: ۱۴۱). نکته قابل توجه این است که شاکی می‌توانست حتی از مقامات محلی، اگر مرتکب تعدی شده بودند، نزد امیر بخارا شکایت کند. در این‌گونه از محاکم، معمولاً اجرای احکام و حدود شرع به احساسات و هیجانات امیر بستگی داشت و امیران بخارا، به جز امیر معصوم، خود را مقید به اجرای احکام و حدود شرع نمی‌دانستند. در این میان، روحانیون و ملایان خرافه‌پرست و مرتجع، به‌وسیله شریعت ساخته و پرداخته خود نیز به همراه امیر بوده، شعور عامه را نیز با تعصب و خرافات، زهرآلود کرده، تمامی اقدامات امیر و حکمرانان را با خطبه و فتوا، قانونی و امر الهی اعلان می‌کردند (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۱۴). در این باره، نوشته‌های احمد دانش، گواه این مطلب است: «کسی را نه از سپاه و نه از علما مجال آن نبود که حقیقت شرعی را به پادشاه عرضه کند؛ او هر چیزی را که موافق رأی خود می‌پسندید، آن را به زعم شریعت دانسته، بی‌اِبا عمل می‌نمود. آن چیز را که خلاف رأی خود می‌دید، آن را خلاف شریعت می‌دانست»

(مخدوم دانش، ۱۹۶۰م: ۳۳).

مقامات قضایی بخارا و وظایف آنها

در عصر حاکمیت منغیت‌ها بر ایالت بخارا، امیر، تشکیلات قضایی را مقرر و معین می‌کرد. سازمان حکومت بخارا با اینکه تشکیلات حکومتی، تابع نفوذ قدرت یک سلسله مقامات دولتی قرار گرفته بود، با وجود این، ترتیب سازمان طوری بود که یک استبداد نظامی حقیقی، همه‌جا حکومت می‌کرد. امیر در رأس همه مقامات حکومتی دولتی و قضایی قرار گرفته، در آن واحد، هم فرمانده کل قوا، هم شاهزاده و هم روحانی بزرگ محسوب می‌شد (وامبری، ۱۳۷۰: ۴۶۵). او برای اداره امور، مأمورانی را که مسئولیت قضایی داشتند، برای نواحی کاملاً مشخصی تعیین کرده، برای هر منصب، علاوه بر وظایف قضایی، شرح کامل کارکردها، مسئولیت‌ها و اختیارات دارنده آن منصب را نیز مشخص می‌کرد و به کار می‌گماشت (منصور صفت‌گل و نوبوایی کندو، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

مقام عالی قضایی امیر بخارا، قاضی کلان بود که نماینده تام‌الاختیار امیر، به‌عنوان رئیس کل محاکمات خان‌نشین بخارا، از قدرت زیادی برخوردار بود و رسیدن به این مقام، افتخار و احترام والایی برای شخص دارنده منصب به وجود می‌آورد؛ زیرا به علت اختیارات فراوان، این مقام می‌توانست در بیشتر امور، دخل و تصرف کند. در دوره منغیت‌ها به‌طور سنتی، مملکت بخارا برای تنظیم و ترتیب امور حکمرانی، به سی‌وشش ولایت کوچک و بزرگ تقسیم شده بود و در رأس امور حکمرانی هر ولایت، شخصی قرار داشت که او را «بیک» می‌خواندند و او مأمور ضبط مالیات ولایت، اجرای دستورهای امیر برای اداره آن و مدیریت اجرای محاکمات آن بود. بیک‌ها، به‌عنوان جانشین امیر در ولایت‌ها، گاهی اوقات بر مسند قضاوت نیز قرار می‌گرفتند و در انجام این مهم، به امور جنایی مهم می‌پرداختند و تنها در موارد بسیار پیچیده، با قاضی و رئیس مشورت می‌کردند. آن‌ها همچنین، موظف بودند که هر هفته امیر را از مجاری حکومتی مطلع کرده، در مورد احکام قتل، می‌بایست از امیر اجازه دریافت می‌نمودند و بعد از تأیید امیر، حکم اعدام اجرا می‌شد (فرانسیس هنری اسکرین و ادوارد دنیس راس، ۱۳۸۹: ۱۷۷-۱۷۸). در بخارا طی مراحل دعاوی و محاکمات، بسیار طولانی و مغشوش بود. از این جهت، مردم حتی المقدور سعی می‌کردند از مراجعه به نظام قضایی رسمی خودداری کرده، مسائل را در درون خانواده، محله و صنف

خود حل و فصل نمایند. در نظام قضایی بخارا، تعدادی از مقامات دولتی مانند یاشلی یا آق سقل، رئیس و میرشب، وظیفه اختصاصی داشتند که بر رعایت قوانین معین در زندگی عمومی نظارت کنند. این مقامات، بیشترین ارتباط را با مردم داشتند و معمولاً قوانین مربوط به حوزه اقتصادی را در بین مردم برقرار می‌کردند و در معاملات از احکام شریعت پیروی می‌نمودند. این قوانین، از قیمت‌ها و اوزان تا سرقت، و همچنین، قوانین مربوط به روابط شخصی را شامل می‌شد که از سوی علمای تراز اول فقه به اجرا درمی‌آمد. حوزه قضایی مربوط به سپاه بخارا، تنها حوزه‌ای بود که به جز امیر و چند تن از گماشتگان آن، کسی حق دخالت در آن را نداشت. در امور قضایی مربوط به سپاه بخارا، امیر مقاماتی مانند قاضی عسکر و مفتی عسکر را به این کار گماشته بود و آن‌ها، تخلفات مربوط به سپاهیان را رسیدگی می‌کردند (کستنکو، ۱۳۸۳: ۹۶ - ۹۸).

قاضی کلان

منصب قاضی کلان یا قاضی القضاة در بخارا، بعد از امیر، عالی‌ترین منصب قضایی و برابر وزیر عدلیه و همچنین، مقام سوم حکومت (بعد از امیر و وزیر) به شمار می‌رفت (شکوری بخارایی، ۱۳۸۰: ۱۴). قاضی کلان، به‌عنوان ریاست کل محاکمات خان‌نشین بخارا، از قدرت زیادی در حاکمیت منغیت‌ها برخوردار بود. این منصب، نه‌تنها در دوره استیلای روسیه بر خان‌نشین بخارا، از مناصب عالی حکومتی محسوب می‌شد؛ بلکه در فاصله تشکیل حکومت منغیت‌ها تا استیلای روس‌ها و حتی قبل از آن نیز از مقامات مهم قضایی به شمار می‌رفت؛ چنان‌که محمدرحیم خان، مؤسس سلسله منغیتیه، پس از برتری بر رقیبان خود، در سال ۱۱۶۶ق/۱۷۵۳م، وقتی مقامات حکومتی را برای اداره امور منصوب می‌کرد، قضی القضاة امیر نظام‌الدین حسینی را به اوج اعتبار رسانیده، منصب آبا و اجدادی او را که قاضی کلانی بخارا و توابع آن بود، به وی ارزانی داشت و او به‌عنوان نخستین قاضی کلان امارت منغیتیه به شمار می‌رود (وفا کرمینگی، ۱۳۹۴: ۳۸۱). قاضی کلان که از وزیران اعظم به شمار می‌رفته، اختیار کلی تمام اوقاف، مقابر متبرکه، دهیک‌های سلطانی (به مالیات عشر که یک‌دهم اموال مورد معامله گفته می‌شد) و حجره‌های حکومتی را به دست داشت و او را به حق «قاضی شرع شریف» می‌نامند. او در تعیین حکم تعزیرالضرب و بالمال، حد زدن، مرافعه شرعی و حبس نمودن مجرمان، اختیارات تام داشت و همان‌گونه‌که

دگر شد، تنها در امور سپاه اجازه دخالت نداشت و این وظیفه، به عهده قاضی عسکر و مفتی عسکر گذاشته شده بود و آن‌ها به همراه تعدادی از مقامات دیگر به رتق و فتق امور قضایی قشون بخارا مشغول بودند (بلجوانی، ۱۳۸۴: ۱۸ و ۲۱). توصیفی که از نوع پوشش و تشریفات مخصوص قاضی کلان ارائه شده، این است که او در خیابان سوار بر درشکه عبور می‌کرد و یک وردست خوش لباس نیز همراه او بود. او همیشه تبر کوچکی که به زیبایی تزیین شده بود، به عنوان نشانه مقام و مسئولیت خود حمل می‌کرد (بیلی، ۱۳۶۹: ۳۶۰).

رئیس (محتسب)

این سلسله صاحب‌منصبان را رئیس یا حامی و حافظ و مستحفظ مذهب می‌خواندند که در شهرهای بزرگ از این اشخاص دو نفر و گاه سه نفر، و در شهرهای کوچک یک نفر به این منصب اشتغال داشتند. تکالیف آن‌ها هم مذهبی و هم احتسابی بود؛ به این معنا که باید با کمال دقت مواظب باشند که هیچ‌کس مرتکب اعمال خلاف شرع و احکام مرقوم در قرآن نشود. علاوه بر این، باید در بازارها گردش کنند و در رسیدگی به عرایض اشخاصی که از دکان‌دارهای کم‌فروش شاکی می‌باشند، احقاق حق کنند. هرچند که این وظیفه با وظایف «آق‌سقل بازار» - که در ادامه خواهد آمد - تداخل پیدا می‌کرد، ولی جایگاه رئیس بالاتر از او بوده، شاید در نبود رئیس، آق‌سقل عهده‌دار این وظیفه می‌شد. رئیس، پیمان‌ها و وزن‌ها را بازرسی، مقصرها را در همان جا تنبیه می‌کرد. در کنار او مأمورانی بودند که به اجرای احکام و تنبیه مقصرها می‌پرداختند و به آن‌ها «گیرنده» می‌گفتند. سلاح و اسباب تنبیه آن‌ها هم تازیانه بود (کستنکو، ۱۳۸۳: ۹۶).

آن‌گونه که وامبری نقل می‌کند: «رئیس شلاق چند رشته‌ای در دست گرفته، خیابان‌ها و میدان‌های عمومی را سرکشی می‌نماید و از عابران راجع به دستورهای اسلامی سؤالاتی می‌کند و فردی را - اگرچه پیر باشد - که از قواعد مذهبی اطلاعی نداشته باشد، برای مدت هشت تا پانزده روز، به مدرسه می‌فرستاد. گاهی هم هنگام فرارسیدن نماز، مردم را با ضرب و شلاق به مسجد می‌فرستد؛ ولی این اطاعت کردن ظاهری بوده، کسی به این فکر نبود شاگردی که به کلاس رفته، چیزی یاد می‌گیرد یا در کلاس درس می‌خواند یا اینکه در مسجد به ترتیب نماز می‌خواند یا به فکر امور دنیوی خودشان هستند. هرچند این اقدامات اجباری، باعث نارضایتی مردم می‌باشد؛ زیرا آن‌ها را بی‌موقع از کاروکاسبی بازداشته‌اند؛ ولی

دولت توقع اطاعت ظاهری از آن را دارد» (وامبری، ۱۳۷۰: ۲۵۰).

رئیس، حتی در امور شخصی مردم نیز وارد شده، حکم صادر می‌کند؛ مثلاً اگر مردی زن‌های متعدد داشته باشد و به یکی از آن‌ها زیاد دوری کرده باشد، آن زن به رئیس شکایت می‌نماید و رئیس مرد را مجبور می‌کند که حداقل به اندازه اوقات معین در شرع، با آن زن هم‌خوابگی نماید و هرگاه این کنار گرفتن مرد از عدم قدرت جنسی او باشد، رئیس به او تکلیف می‌کند که در حضور او زن را طلاق بدهد. تکالیف رئیس در شب، بر عهده صاحب‌منصب دیگری می‌باشد که او را «قورباشی» می‌نامند. قورباشی، نوکرهای فراوانی تحت امر خود داشت که آن‌ها به «میر شب» معروف بودند. بعد از نماز عصر، قورباشی باید مهیای خدمت شود و تکلیف او این است که بعد از غروب آفتاب، هرکس را که در کوچه‌ها ببیند، دستگیر کند و تنبیه نماید (کستنکو، ۱۳۸۳: ۹۶). گاهی دخالت‌های این صاحب‌منصب بخارا، از حد خود فراتر رفته، دست به اقداماتی می‌زدند که کمتر مورد پسند مردم قرار می‌گرفت. نیروهای تحت امر رئیس که به پلیس مذهبی شناخته می‌شدند، داخل خانه‌های مردم شده، آن‌ها را به انواع مختلف تنبیه می‌کردند و اگر تنخواهی را که مطالبه می‌نمودند، مردم پرداخت نمی‌کردند، حتی گاهی اوقات آن‌ها را به قتل می‌رساندند (وامبری، ۱۳۷۰: ۲۵۱).

نیروهای تحت امر رئیس که به پلیس مذهبی شهرت داشتند، در بیشتر مواقع تحت فرمان قضات نیز قرار می‌گرفتند تا احکام صادره از سوی آن‌ها را به اجرا درآورند و در صورت نیاز به بیک‌ها و قضات در موارد بسیار پیچیده، مشورت می‌دادند. علامت رئیس، چرمی به شکل شمشیر بود که آن را به یک دسته چوب نصب کرده بودند و به اعانت آن، مردم را جلو انداخته و به طرف مساجد می‌بردند و به این ترتیب، مردم را به اجبار به نماز هدایت می‌کردند. حقوق رئیس و افراد تحت امرش نیز از کیسه ثروتمندان پرداخت می‌شد (موزر، ۱۳۳۶: ۳۸ - ۳۹).

در نتیجه، می‌توان بیان کرد که فعالیت‌های این صاحب‌منصبان در بخارا، باعث مزاحمت و حتی آزار و اذیت‌های فراوانی برای مردم شده، آن‌ها را از کاروبار خود دور می‌کردند و شدت عملی که در جامعه رواج داده بودند، باعث شده بود، نیروهای مذهبی در بخارا، اختیار کار را به دست گرفته، جامعه بخارا به عنوان پاسدار شرع شریف نامیده شود.

قاضی

در تشکیلات قضایی بخارا، محاکمه و رسیدگی به مرافعات عمومی و شرعی مردم، بر عهده قضات بود. تعداد قضات در ولایت بخارا به درستی معین نبود. همچنان که در نظام قضایی بخارا، حدود کردار و اعمال آن‌ها غیر معین بود. هر کسی در مرافعه و تحقق امر خود، به هر قاضی که مایل بود، می‌توانست رجوع کند. شیوه رسیدگی به پرونده‌ها این گونه بود که بعد از تشکیل محکمه توسط قاضی، در جایگاه خود قرار گرفته و در ملاء عام و در حضور جماعت، آشکارا و با صدای بلند مرافعه می‌کرد و این در حالی است که درب خانه‌های قضات برای همه باز بود و مردم می‌توانستند به آن‌ها رجوع کنند. از طرفی نیز هرگاه مسئله شرعی مهمی روی می‌داد، برای رفع ابهام از آن، قضات و مفتی‌ها در یک جا جمع می‌شدند و در مورد مسئله پیش آمده، بحث و مشورت می‌کردند تا حکمی درباره آن صادر کنند. از نظر سازمانی، در نظام قضایی بخارا، مجموع قضات و مفتی‌ها تحت ریاست قاضی کلان و تحت نظر مقام اعلم (ملای کلان) مشغول به فعالیت بودند (کستنکو، ۱۳۸۳: ۹۷).

تعیین و به‌کارگیری قضات، به این صورت بود که شخص امیر، پس از امتحان ایشان در قوانین و شرایع، آن‌ها را به این مرتبه نایل می‌گرداند. در محاکم شرع و در زیردست قضات بزرگ، یکی دو نفر مفتی حضور داشتند که به ثبت محاکمات و مرافعات مشغول بوده، مهر مخصوص محکمه در دست آن‌ها بود (فرانسیس هنری اسکرین و ادوارد نیس راس، ۱۳۸۹: ۱۷۸ - ۱۷۹). البته همیشه روند به‌کارگیری قضات، این‌گونه نبود که از آن‌ها امتحان گرفته، به کار گماشته شوند و در برخی موارد، امیر کسانی را که هیچ‌گونه آموزش و مکتبی درباره قضاوت نداشتند، در منصب قضا قرار می‌داد (مخدوم دانش، ۱۹۶۰م: ۹۲).

در بخارای سده نوزدهم، دستگاه قضایی توسط قشر روحانی‌ها و علمای برجسته اداره می‌شد و از طرفی نیز قضات در مقابل دولت، از استقلال نسبی برخوردار بودند؛ زیرا از حکومت منعی حقوق دریافت نمی‌کردند و حقوقشان از همان محکمه‌ای بود که در آن اشتغال داشتند و همین عامل، باعث شده بود که راه فساد در این نظام قضایی باز باشد و قضات بر میل و اختیار خود، هر حکمی را که می‌خواستند، صادر می‌کردند. البته قضات هیچ‌گاه در برابر دولت قد علم نمی‌کردند؛ زیرا امیر می‌توانست در یک چشم‌به‌هم‌زدن، زندگی آن‌ها را نابود کند؛ چنان‌که عنایت‌الله مخدوم صدور، در برابر سیاست‌های نابخردانه امیر مظفر، زبان به انتقاد گشوده بود و چون تحت تعقیب قرار گرفت، از بخارا متواری شد

(موجانی، ۱۳۹۰: ۸۰).

قاضی‌ها در اداره حکومت، به‌عنوان رکن اصلی اجرای قانون شرع محسوب می‌شدند و مشروط به حوزه قضایی مذهبی، در نظام قانونی فعالیت می‌کردند. آن‌ها معمولاً در داوری خودشان برای پرونده‌هایی که عنوان عمومی یا درگیری در مذهب بود، در محکمه می‌نشستند. بسیاری از پرونده‌های کیفری و مدنی به قضات روحانی داده می‌شد و آن‌ها از نظر فقهی پیرو فقه حنفی بودند. منابع تاریخی موجود، درک صحیح و جامع برای رسیدن به حوزه قضایی قاضی‌ها قبل از تسلط روسیه را سخت کرده‌اند. صدر ضیاء، قاضی کلان بخارا نیز به‌ندرت ویژگی‌های پرونده‌های قضات را آشکار کرده و در مراجعه به مسائل شریعت، بدون تصریح کردن چیزی که در آن زمان بیشتر رایج بود، آن‌ها را بیان کرده است (Morrison, p: 247).

اعلم

مقام اعلم که به ملای کلان نیز معروف بوده، یک عنوان افتخاری به شمار می‌آمد که به داناترین علما گفته می‌شد. مقام اعلم در ابتدای دوره منغیت‌ها، ریاست پنج نفر از قضات و مفتی‌ها را بر عهده داشت و بر اعمال و احکام آن‌ها نظارت می‌کرد و در صورتی که قضات زیر دست او مرتکب خطایی می‌شدند، به آن‌ها رسیدگی می‌کرد؛ ولی بعد از افزایش قدرت قاضی کلان، امر نظارت و کنترل قاضیان و مفتیان از او گرفته شده، به قاضی کلان تفویض شد و مقام اعلم، به یک مقام تشریفاتی تبدیل گشت و فعالیت‌های او به رفع اختلاف در صدور احکام محدود شد؛ هرچند در مواقع نیاز از او به‌عنوان قاضی استفاده می‌شد. معمولاً وقتی که بین مفتیان و قضات درباره مسئله حقوقی اختلاف بروز می‌کرد، وارد عمل شده، به دلیل مقام علمی بالای خود، مورد احترام قضات و مفتیان بوده، سخن او در مسائل حقوقی به‌عنوان خاتمه پرونده دعوا، مورد قبول همگان قرار می‌گرفت. به همین دلیل، قاضی مجبور بود به طرفی حکم کند که اعلم در همان طرف قرار گرفته باشد (عینی، یادداشت‌ها، ۱۳۶۲: ۶۷۹). رجایی بخارایی درباره این منصب می‌نویسد: «عنوان مردی روحانی که علوم دینی را تدریس می‌کرد و گاهی برای تصدی منصب قضا از طرف قاضی‌القضات (قاضی کلان) به یکی از ولایات فرستاده می‌شد» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۳۰۹).

مفتی

همان‌گونه که گفته شد، مفتی در کنار قاضی، در محاکمات حضور داشت. از نظر اعتبار مقام، طبقه بالاتر از مفتی‌ها را علما می‌نامند و علما در مجالسی که در دربار یا در جاهای دیگر برگزار می‌شد، بالاتر از مفتی‌ها می‌نشستند. شخصی که می‌خواست به مقام مفتی دست یابد، باید امتحان بدهد و امتحان آن‌ها در علوم شرعی از قبیل فقه و تفسیر قرآن و غیره را شامل می‌شد. بعد از پذیرفته شدن در امتحان، بیک‌ها آن‌ها را در شغل مزبور، برقرار و مستقر می‌کردند؛ یعنی شأن و رتبه آن‌ها را امضا و تصدیق می‌کردند. مفتی‌ها در محاکم و دیگر بخش‌های ساختار دولتی، بسیار فعال بودند و از وظایفی که مفتی‌ها در محاکم قضایی بر عهده داشتند، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. نوشتن شرط‌نامه جات و تمسکات (ذمه‌نامه‌ها)؛

۲. نگارش و عرایض مطالب در جلسات دادگاه؛

۳. نوشتن احکام قضات.

در ضمن، جمیع عرایض، احکام، قرارنامه، حجت‌ها و اسناد، باید مهمور به مهر مفتی‌ها می‌شد و ایشان کمال سعی را انجام می‌دادند که در نوشتجات مزبور، چیزی برخلاف قانون شرع درج نشود؛ اما در عمل، در بسیاری از زمینه‌ها، احکام برخلاف قانون شرع صادر می‌شد. همچنین، از تکالیف مفتی‌ها این بوده که برحسب خواهش و استدعای مسلمانان، باید حلیت (حلال بودن) اغذیه را تعیین می‌نمودند تا معلوم باشد کدام خوراک حلال و مباح، و کدام حرام و مکروه است (کستنکو، ۱۳۸۳: ۹۷).

هرچند نمی‌توان با قطعیت بیان کرد، اما بر اساس منابع، تعداد مفتیانی که در مسند فتوای شرع بخارا قرار می‌گرفتند، بیست و دو نفر بودند. هرکدام از مفتی‌هایی که از نظر علمی در درجه بالاتری قرار می‌گرفتند، توسط قوش بیگی (وزیر دربار) به مناصب صدری و شیخ‌الاسلامی ارتقا پیدا می‌کنند (بلجوانی، ۱۳۸۴: ۲۷).

در محاکم بخارا، عادت مرسوم این‌گونه بود: «کسانی که در بخارا به منصب مفتی می‌رسیدند، بیشتر آن‌ها بعد از رسیدن به این مناصب، به مناقشه موجود در این حوزه وارد شده، هرکدام فتوایی صادر می‌کردند. بعضی از آن‌ها به نوشته کاتب و منشی، یعنی کاتبان فتوی اکتفا کرده، مهر و امضا می‌کردند. منشی نیز به دلخواه خود، فتوا نوشته، به خواننده جواب فتوا می‌داد. مفتی‌ها از نظر اعتبار در اقلیت، و همیشه در بین علمای معروف، بسیار

منفور بودند. مردم عوام، مفتی‌ها را صاحب شریعت و حامی دین می‌دانستند. آن‌ها در هر کار به نام دینداری و شریعتمداری مداخله می‌کردند و حکومت نیز حامی و تابع محض آن‌ها بود» (عینی، تاریخ انقلاب فکری در بخارا: ۳۲).

کیفیت صدور احکام و اجرای مجازات

در تشکیلات قضایی حکومت منغیت‌ها و در محاکمات و مراغه‌های متفرقه، جبر و تعدی زیاد اعمال می‌شد. به این معنا، علاوه بر اینکه بیک‌ها به دلخواه و میل خود، هر حکمی را که می‌خواستند، صادر می‌نمودند، مفتی‌ها و قضات نیز به‌کرات، برخلاف شرع، حکم صادر می‌کردند. درجه آن حکم به اندازه رشوه‌ای بود که به آن‌ها داده می‌شد و در کمال سهولت، قوانین و احکام را به میل و رأی خود تفسیر و تأویل می‌نمودند (کستنکو، ۱۳۸۳: ۹۷-۹۸)؛ به‌طور مثال، برخی از هندی‌ها در بخارا، به شغل رباخواری مشغول بودند. آن‌ها فوق‌العاده مؤدب و در ظاهر فروتن بودند و از همین راه، مقامات را با حرص و ولع تسکین‌ناپذیری، مورد بهره‌برداری نامشروع قرار داده، قاضی را با وجود تقدس ظاهری، با خود همراه می‌کردند و به همین جهت، برای قربانیان مطامع هندی‌ها، هیچ‌گونه راه نجات باقی نمی‌ماند (وامبری، ۱۳۷۰: ۴۶۴). احتساب در ولایت بخارا، به‌خصوص در پایتخت، با نهایت سختی همراه بود. غارت و دزدی، در شوارع عام دیده نمی‌شد و به سبب مبادرت در محکمات و سیاسات شدید در باره مقصران، اوباش و مردم بدخیال کمال احتیاط را از اقدام به اعمال زشت می‌نمودند. بیشتر تقصیرات را اگرچه کلی نباشد، به قتل، سزا و جزا می‌دادند؛ جریمه پولی و حبس بسیار نادر بوده، قوانین و احکام قرآن را بسیار سفت و سخت به اجرا درمی‌آوردند (کستنکو، ۱۳۸۳: ۱۱۴). در رسیدگی به جرم دزدی، مأموران حکومتی آن قدر با صرف وقت زیاد، و همچنین، هزینه هنگفت از مراجعه‌کنندگان، به امور رسیدگی می‌کردند که مال‌باخته ترجیح می‌داد، از گرفتن اموال خود صرف نظر کند؛ چنانچه احمد مخدوم دانش، این وضعیت را این‌گونه بیان کرده است: «...همچنین، اگر در شحنة کسی یک مقدار مال خطیری بدزدد و دزد را مع مال بیاورد و به شحنة (داروغه یا حاکم نظامی) برد، شحنة آن مال را در اردوی خود فرستاند و صاحب مال را گوید، برو حالا مال در این دزد بسیار یافت می‌شود، خوب تحقیق کنیم و آنگاه بخش تو می‌دهیم. صاحب مال چنان تردد کند که هم از مال بیزار شود و هم از دیدار عسس. اگر تواند به مفت بگریزد؛ و لای پول داده،

رهایی یابد» (مخدوم دانش، ۱۹۶۰م: ۸۹).

در مذهب اسلام و از روی قانون شرع، هرکس معادل ده تنگا (واحد پول در بخارا که حتی پس از اشغال روسیه نیز در ترکستان رایج بود. هر هفت تنگه، یک روبل نقره روسیه بود) که تقریباً دو منات روسیه و هفت قران پول ایران بود، دزدی کند، باید دست او را برید. هرکس که قتل نفس می نمود، او را به اعدام محکوم می کردند و از آنجا که فقط امیر می توانست حکم اعدام کسی را تأیید نماید، این قبیل احکام را از نقاط مختلف ولایت بخارا، به سمع و نظر امیر می رساندند و بعد از اجازه امیر، حکم اعدام به اجرا درمی آمد و بقیه جرایم نیز با احکامی که قضات مختلف صادر می کردند، انجام می گرفت. مجازات کسانی که از دین برگردند و همچنین، هرزه و فاحشه ها بنا بر قانون شرع، سنگسار بود. کسانی را که مرتکب گناهان کبیره شده، حد و تعزیر می نمودند و عدد تازیانه از روی قانون شرع، معین می شد و در کمال سختی انجام می گرفت و از پانزده الی هفتادونه عدد بود. طریقه زدن آن به موجب قانون شرع، این گونه بود که مرفق (بندگاه ساعد و بازوی) شخصی که تازیانه می زند، باید چسبیده به سینه و پهلوی او باشد و تفاوتی در تنبیه زن و مرد وجود نداشت. موافق شرع و قانون اسلام، شراب و عرق و سایر مسکرات، حرام و ممنوع بود و در حقیقت، این ممانعت، کار را به جایی رسانده بود که اهالی بخارا به جای شراب و عرق، تریاک و چرس استعمال می کردند (کستنکو، ۱۳۸۳: ۱۱۶).

شیوه رسیدگی مقامات به امور قضایی

مقامات مختلف دستگاه قضایی، هر جمعه برای عرض بندگی و دعاگویی، هدایایی برای امیر بخارا می فرستادند و آن ها اگر این کار را نمی کردند، دچار زجرهای زیاد شده، یا به زندان می افتادند و به جای آن ها، فرد دیگری منصوب می شد. در مقابل، قضات نیز چنین بلایی را سر مردم خود آورده، هدایای امیر را علاوه بر حقوق خود، از مردم می ستاندند (بلجوانی، ۱۳۸۴: ۲۳) و این گونه بود که شریعت منحرف شده در این دوره، تنها حافظ منافع طبقه حکمران، سبب بیدادگری و فسق و فساد و وسیله ای برای تاراج مردم بود.

وضعیت رسیدگی به دادرسی های مردم طوری بود که ارباب و آق سقلان که نانشان از حکام و قضات روغنی می شد، به قاضیان و حاکمان راهنمایی کرده، خانه رعیت را تاراج می کردند. رعیت نیز از کمال جهالت و نادانی، اختیارش را به دست آق سقل و کدخدای خود

داده بود. به تهمت یا واقعی، اگر بر سر رعیت جنجالی و دعوایی می آمد، تنها پناهگاهش کدخدای ده بود که شریک قاضی و حاکم بود. اگر به ندرت نیز بعضی از قاضی‌ها پیدا می شدند که به رعیت ترحم می کردند، به طبع آق سقلان موافق نمی افتاد؛ بنابراین، کدخدایان فوری اسباب ساخته، چند نفر رعیت را به دادخواهی از این قاضی به پیش امیر و وزیر می فرستادند و در صدد عزل آن قاضی می شدند (عینی، تاریخ انقلاب فکری در بخارا: ۶۶). جمع بستن همه قاضی‌ها به یک صفت اخلاقی، کار نادرستی است. در همین دوره، قضات بزرگ و عالم مثل ملا عبدالشکور (پدر صدرضیا) نیز بودند که البته بعضی از معاصران از روی حسادت او را به بی سوادی متهم کرده اند و شکی در این نیست که قضاتی از این دست، دوران سختی را سپری می نمودند.

زندانبخارا

زندانبخارا در انتهای میدان ارگ، قصر مستحکم امیر، در محل شیب‌داری واقع، و ساعت بزرگی نیز در بالای آن نصب گردیده بود. ورودی آن، از میان یک اتاق نگهبانی، به یک حیاط می رسید. یک در سمت چپ اتاق سرپوشیده‌ای از خشت خام برای تخلفات جزئی در نظر گرفته شده بود و یک دودکش نیز بر بالای آن قرار گرفته، دارای پرده منقوش با بسته‌های محتوی خاصی برای زندانیان بود. یک ونیم پوند از حکومت برای نان هر وعده غذایی آن‌ها، خوشحال کننده بود؛ زیرا در این زندان غذا به محکومان بسیار کم داده می شد. سمت راست حیاط، اتاق طاق‌داری قرار داشت که آن را به وسیله یک منفذ بسته در سقف روشن کرده و خوراک دادن متخلفان توسط نگهبان، تأثرآور بود. در زندان، تعدادی بدبخت به وسیله زنجیرهای سنگین به هم پیوسته حلقه آهن، بسته شده بودند و این زنجیرها روی گردن هر کدام قرار داشت. در آن قسمت از زندان، همه آدم‌کش و راهزن بودند که برای محاکمه، انتظار تأیید امیر را می کشیدند. مجرمان دوبار در هفته برای نشان دادن عموم مردم به بازار بخارا برده می شدند (Francis Henry Skrine and Edward Denison Ross, pp: 376-377).

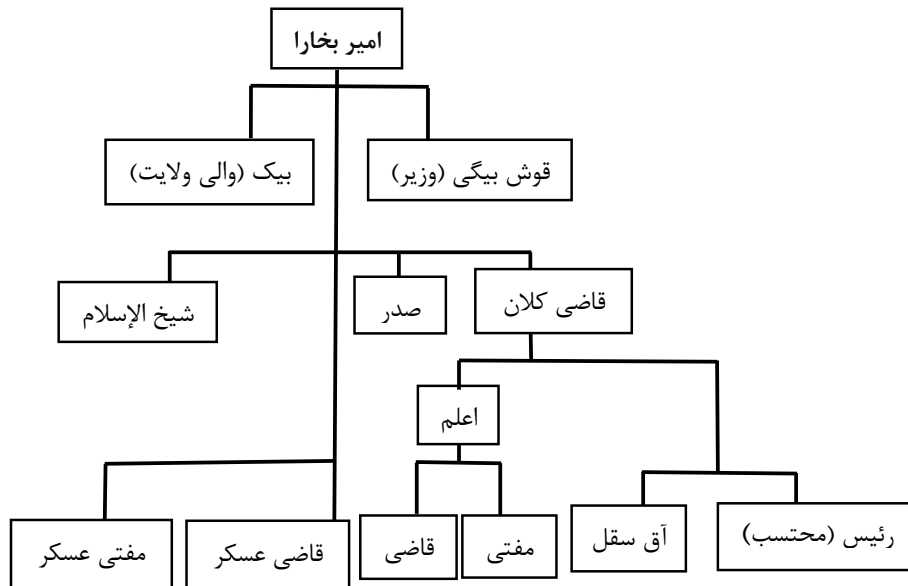
جرایمی چون توهین به امیر و خاندان دربار و مأموران حکومتی، قتل و جنایت یا ارتکاب اعمالی که خلاف عادات و آداب بود، از عواملی محسوب می شد که پای فرد را به درون زندان می کشید. گذشته از این شکل، این گونه زندان‌ها با هیچ یک از آیین‌های متعالی و

۲۵۰ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۸

اصول انسانی سازگاری نداشت و با اعتقادات عالیه اسلامی نیز منطبق نبود (سارلی، ۱۳۶۴: ۱۵۴).

نام «تورما» عنوان زندانی بود که در ترکستان شهرت داشت. تورما، مخوفترین بخش دستگاه حکومتی به شمار می‌رفت. زندانیان در بند حلقه‌های آهنین و اتاق بی‌نور، سالیان متمادی در اسارت به سر می‌بردند تا آنکه از بی‌غذایی به‌صورت اسکلت درمی‌آمدند و از بین می‌رفتند. نوع دیگری از این‌گونه زندان‌ها، «برج قصاص» یا «برج فراموش‌خانه» نام داشت. این زندان، غالباً جایگاه مغضوبین دربار، مخالفان حکومت، گستاخان یا باتورهای نامور (فرد ورزیده چالاک و شجاع؛ قهرمان ملی را نیز باتور می‌گفتند) بود. کسانی که به زندان برج محکوم می‌شدند، دیگر از زندگی آزاد بهره‌ای نداشتند و غالباً مادام‌العمر در آنجا ماندگار می‌شدند. در قسمت‌های دیگر برج قصاص، محکومان را از پله‌های ماریچ آن بالا می‌بردند و آن‌ها را از سقف می‌آویختند. در زیر پای زندانیان، چاه ژرف و تاریکی وجود داشت که انباشته از استخوان‌های زندانیان پیشین بود و غرش سگ‌های آدم‌خوار انتظار فرو غلتیدن زندانیان را داشتند. در این شرایط بود که زندانی پس از اندکی، از فرط گرسنگی و ناامیدی از رهایی، توان خود را از دست می‌داد و روانه سیاه‌چال و طعمه سگ‌های خون‌آشام می‌شد (همان: ۱۵۲ - ۱۵۳).



نمودار سلسله مراتب مقامات قضایی بخارا در دوره منغیتها

نتیجه

منغیت‌ها، یکی از قبیله‌های بادیه‌نشین آسیا بودند که در سال ۱۱۶۶ق/۱۷۵۳م، وقتی حاکمیت سلاله خاندان اشترخانی، در بخارا سرنگون شد، محمدرحیم خان از قبیله منغیت به حکومت رسید و امارت منغیتییه را بنا نهاد. منغیت‌ها که از قوم ازبک بودند، در حکومت بخارا، نقش مهم و حساسی داشتند و بر سایر اقوام خان‌نشین برتری یافته، به‌ویژه عالی‌ترین مقام حکومتی، یعنی امیر، ازبک و از ایل منغیت بود. این حکومت که بر جامعه‌ای اسلامی مسلط شده بود، تمام سعی و اهتمام خود را برای برقراری عدالت بر مردمی که بیشتر مذهب حنفی داشتند، به کار می‌بست. نظام سنتی قضایی که قبل از حاکمیت منغیت‌ها در جامعه بخارا تثبیت شده بود، در سلسله این خاندان نیز ادامه پیدا کرد و با تغییرات اندکی نسبت به قبل، به فعالیت خود ادامه داد. امیر معصوم (۱۷۸۵-۱۸۰۰م) وقتی که قدرت را به دست گرفت، سعی کرد با انجام اصلاحاتی، امور پریشان حکومتی از جمله نظام قضایی خان‌نشین را اصلاح کند و قوانین شریعت اسلامی را سفت و سخت به اجرا در بیاورد. او در انجام این مهم موفق عمل کرده، با انتصابات که در نظام قضایی داشت و همچنین به کمک محاکم عدالت که هفته‌ای دو روز بر پا می‌کرد، تاندازه زیادی توانست عدالت و قانون را در جامعه بخارا برقرار کند.

بعد از درگذشت امیر معصوم، دوباره نظام قضایی خان‌نشین، از جاده حق و انصاف خارج شد و مقامات قضایی به تاراج مردم مشغول شدند و رسیدگی نکردنشان به مراغه‌های مردمی، به اندازه‌ای افزایش یافت که مردم بخارا ترجیح می‌دادند از رجوع به محکمه پرهیز کرده، اختلافات را بین خودشان و با حضور ریش‌سفید معتمد، حل و فصل نمایند. در این میان، علاوه بر اینکه بیک‌ها به دلخواه و میل خود، هر حکمی را که می‌خواستند، صادر می‌کردند، مفتی‌ها و قضات نیز به‌کرات بر خلاف شرع، حکم صادر می‌کردند و درجه آن حکم نیز به اندازه رشوه‌ای بود که به آن‌ها داده می‌شد.

امیر در نظام قضایی بخارا، برای برقراری نظم و عدالت، مقاماتی را تعیین کرده، به کار می‌گماشت. منصب قاضی کلان یا قاضی القضاة در بخارا، بعد از امیر، بالاترین منصب قضایی محسوب می‌شد. او به‌عنوان ریاست کل محاکمات خان‌نشین، از قدرت زیادی برخوردار بود. او اختیار کلی اوقاف، مقابر متبرکه، دهیک‌های سلطانی و حجرات ملکاتی را

در دست داشت. قاضی کلان برای اداره محاکمات شرعی، قضات و مفتی‌هایی را به کار می‌گماشت تا به مرافعه‌های عمومی رسیدگی کنند. مردم بخارا حق داشتند در انجام دعاوی خود، به هر قاضی که مایل بودند، رجوع کنند و قضات نیز در مکان‌های مختلفی به داوری می‌پرداختند که می‌توانست در مسجد، خانه قاضی یا اتاق مخصوص محکمه باشد. از مقامات قضایی، افرادی بودند که آن‌ها را رئیس یا حامی مذهب می‌خواندند. این‌ها نقش پُررنگی در بین مردم بخارا ایفا می‌کردند. رئیس‌ها باید در بازارها و گذرگاه‌ها گردش کرده، به شکایت اشخاصی که از دکان‌دارهای کم‌فروش شاکی بودند، رسیدگی می‌کردند. در مورد آگاهی مردم از قواعد مذهبی و انجام فرایض دینی، سعی می‌کردند با تنبیه و شلاق، مردم را به انجام آن‌ها وادار کنند.

برخی از مقام‌های دولتی به نام یاشلی یا آق‌سقل بودند که تعداد آن‌ها در شهرهای مختلف ایالت بخارا متغیر بود. اصلی‌ترین وظیفه آق‌سقل‌ها، اداره و نظارت بر بازارهای بخارا بود و وظایفی چون: تنظیم بازار، روابط بازرگانان، جمع‌آوری مالیات و نرخ‌گذاری شرعی را بر عهده داشتند و همچنین، اختلافات در بازار را حل و فصل می‌کردند. در امور قضایی مربوط به سپاه بخارا، مقاماتی مانند قاضی عسکر و مفتی عسکر حضور داشتند که تخلفات مربوط به سپاهیان را رسیدگی می‌کردند. آن‌ها در انجام وظایف خود، فقط به امیر پاسخگو بودند و حتی قاضی کلان نیز نمی‌توانست در امور مربوط به سپاه دخالت کند. در کنار مقام‌های گفته‌شده، مأمورانی نیز حضور داشتند که در قسمت‌های مختلف تشکیلات قضایی، برای اجرای تصمیمات مقامات ذی‌صلاح قضایی به کار گماشته شده بودند. این افراد که در نزد قاضی حضور داشتند، «ملازمان» خوانده می‌شدند و به کسانی که در نزد مقام رئیس فعالیت می‌کردند، «گیرنده» می‌گفتند.

منابع

الف. کتاب

- اتاماژور، کستنکو کاپیتان (۱۳۸۳)، شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلینزاسیون روسی در آن با نقشه ممالک آسیای مرکزی، ترجمه مادروس داودخانف، به اهتمام مؤتمن السلطان صنیع الدوله، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- اسکرین، فرانسیس هنری و ادوارد دنیس راس (۱۳۸۹)، تاریخ ماوراءالنهر در قرون جدید، ترجمه میرزا احمدخان سرتیپ، به کوشش احمد شعبانی و صمد اسماعیل زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- اشپولر، برتولد، الکساندر بنیگسن و دیگران (۱۳۷۶)، آسیای میانه (مجموعه مقالات تاریخی)، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- اعثم کوفی، محمدبن علی (۱۳۷۲)، الفتح، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- بارتولد، واسیلی ملادیمیر (۱۳۷۶)، تاریخ ترک‌های آسیای مرکزی، ترجمه غفار حسینی، تهران: انتشارات توس.
- بلجوانی، محمدعلی بن محمد (۱۳۸۴)، تاریخ نافع، به کوشش احرار مختار، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- بیلی، ف. م. (۱۳۶۹)، مأموریت به تاشکند، ترجمه پرویز محبت، تهران: انتشارات اطلاعات.
- رجایی بخارایی، احمد دعلی (۱۳۷۵)، لهجه بخارایی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم.
- سارلی، آراز محمد (۱۳۶۴)، ترکستان در تاریخ (نگرشی بر ترکستان در نیمه دوم قرن نوزدهم)، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شکوری بخارایی، محمدجان (۱۳۸۰)، صدر بخارا: تک‌نگارشی در تحولات سیاسی - اجتماعی بخارای شریف طی نیمه پایانی امارت خاندان منغیت بر اساس آثار شریف جان مخدوم صدرضیاء، به اهتمام صفا اخوان برای مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران: وزارت

امور خارجه .

صفت گل ، منصور و نوبوآکی کندو (۱۳۸۵)، پژوهشی در باره مکتوبات تاریخی فارسی ایران و ماوراءالنهر (صفویان ، اوزبکان و امارت بخارا) همراه با گزیده مکتوبات ، مؤسسه مطالعات زبان ها و فرهنگ های آسیا و آفریقا ، دانشگاه مطالعات خارجی توکیو .

عینی ، صدرالدین (۱۳۶۲)، یادداشت ها ، به کوشش سعیدی سیرجانی ، تهران : انتشارات آگاه ، چاپ یکم .

— (۱۳۸۱)، تاریخ انقلاب فکری در بخارا ، تهران : انتشارات سروش .

فضایی ، یوسف (۱۳۸۲)، تحقیق در تاریخ و عقاید مذاهب اهل سنت و فرقه اسماعیلیه ، تهران : آشیانه کتاب .

گروه ، رنه (۱۳۵۳)، امیراطوری صحرانوردان ، ترجمه عیسی بهنام ، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی .

مخدوم دانش ، احمد (۱۹۶۰ م)، مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتیه ، به اهتمام و تصحیح عبدالغنی میرزایف ، استالین آباد ، نشریات دولتی تاجیکستان .

منشی ، محمد یوسف (۱۳۸۰)، تذکره مقیم خانی (سیر تاریخی ، فرهنگی و اجتماعی ماوراءالنهر در عهد شیانیان و اشترخانیان ۱۱۱۶-۹۰۶ ق)، مقدمه ، تصحیح و تحقیق از فرشته صرافان ، تهران : مرکز نشر میراث مکتوب .

موجانی ، سید علی (۱۳۹۰)، سرود اهل بخارا: حکایت کتابخانه خصوصی قاضی میرزا محمد شریف جان مخدوم صدر ضیاء آخرین قاضی القضاة بخارای شریف ، قم : کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی .

موزر ، هنری (۱۳۳۶)، سفرنامه ترکستان و ایران ، ترجمه علی مترجم (مترجم مخصوص ناصرالدین شاه)، به کوشش محمد گلبن ، تهران : انتشارات سحر .

وامبری ، آرمینیوس (۱۳۸۰)، تاریخ بخارا از کهن ترین روزگاران تا کنون ، ترجمه سید محمد روحانی ، تهران : سروش .

— (۱۳۷۰)، سیاحت درویشی دروغین در خانای آسیای میانه ، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان ، تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی .

وزیر مرو ، محمدکاظم مروی (۱۳۶۴)، عالم آرای نادری ، ج ۲ ، ترجمه عنایت الله رضا ، تصحیح و مقدمه محمدامین ریاحی ، تهران : کتابفروشی زوار .

وفا کرمینگی، محمد قاضی (۱۳۹۴)، *تحفة الخانی* (تاریخ برآمدن و نخستین سال‌های امارت منغیته در آسیای مرکزی)، پژوهش، تصحیح و توضیحات از منصور صفت‌گل با همکاری نوبوآکی کندو، توکیو: مؤسسه مطالعات زبان‌ها و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا.

Morrison, A.S, *Russian rule in Samarkand (1868-1910), A Comparison with British India*, Oxford University Press, 2008.

Skrine, Francis Henry and Edward Denison Ross, *The Heart of Asia, A history of Russian Turkestan and Central Asian Khanates from the earliest times*, London, 1899.

ب. مقاله

۱. ابراهیمی، سیده‌فهیمة (۱۳۹۳)، «مناسبات علمای سنتی بخارا (قدیم‌گرایان) با نواب حکومت تزاری (۱۹۱۷-۱۸۶۸م)»، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، سال ششم، شماره بیست‌ویکم، پاییز.

۲. امیری، آبتین (۱۳۹۲)، «اهمیت قضاوت و استقلال قضات در حقوق اسلامی»، فصلنامه علمی - تخصصی حبل‌المتین، دوره دوم، شماره سوم و چهارم، پاییز.

۳. برات، شمسا (۱۳۸۵)، «خاندان منغیته در امارت بخارا (از برآمدن تا آمدن روسیه)»، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، شماره ۱۰، زمستان.

۴. حسینی، سیدمحمد (۱۳۹۴)، «بخارا و نقش سامانیان در شکوفایی آن»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال شانزدهم، شماره ۲، تابستان.

۵. عبدالله‌زاده، شیرزاد (۱۳۸۷)، «روشنفکری و تلاش برای اصلاح شعور دینی در آسیای میانه»، رودکی، دوره ۹، شماره ۱۹، بهار و تابستان.

۶. فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۱)، «علل بنیانگذاری سلسله محلی آل مازہ در بخارا»، پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، سال اول، شماره ۱، پاییز و زمستان.

۷. مرتضوی، عبدالصمد (۱۳۹۰)، «جایگاه حدیث و قیاس نزد ابوحنیفه»، فصلنامه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروع وحدت)، سال هفتم، شماره ۲۵، پاییز.